

حکایت‌های مریخی

با مقدمه‌ای از خورخه لوئیس بورخس

نویسنده: ری بردبری

مترجم: علی شیعیه‌علی

سبزان

مقدمه خورخه لوئیس بورخس

خورخه لوئیس بورخس نویسنده شهیر آرژانتینی بر چاپ اسپانیایی کتاب حکایت‌های تاریخی مقدمه‌ای خواندنی نوشته است که در ادامه ترجمه آن می‌آید

در دومین قرن از دوران جدید، لوسیانو دی ساموساتا کتابی تاریخیچه‌وار نوشت که در کنار سایر چیزهای حیرت‌انگیزش، موجوداتی به نام سلنیت در خود دارد که بر اساس این تاریخیچه روی فلزات و شیشه خط می‌اندازند و آنها را شیار شیار و یا رشته رشته می‌کنند، چشمان‌شان را در می‌آورند و باز سر جای‌شان می‌گذارند، هوا را مثل آب‌میوه سر می‌کشند و افشرد هوا را می‌گردانند. در اوایل قرن شانزدهم لودیگو آریوستو داستانی رؤیایی ساخت که در آن یک شوالیه تمام چیزهایی که روی زمین از دست رفته است را بر روی ماه می‌یابد، اشک و آه و فغان عشاق، زمانی که در قمار، کارهای بیهوده و یا هیجانات لحظه‌ای به هدر می‌رود. در قرن هفدهم کیلر «سومنیوم آسترونومیکوم» را خلق می‌کند که آرزو دارد از روی کتابی که در خواب خوانده است، نسخه‌برداری کند، کتابی که شکل و ساختار و عادات مارهای روی ماه را به شکلی دقیق توصیف می‌کند. مارهایی که در گرمای روز در مغاک‌های عمیق پنهان می‌شوند و در گرگ و میش غروب بیرون می‌آیند. بین اولین و دومین این سفرهای رؤیادارانه (هر دو به ماه) هزار و سیصد سال فاصله است و بین دومین و سومین تقریباً صد سال. با این حال به دو سفر اول بی‌اعتنایی می‌شود و سومین سفر هم با دیرباوری و یا حتی عدم باور اذهان عمومی روبه‌رو می‌شود و در هر صورت هیچ کدام حجیت و اعتباری نمی‌یابند. دلیل این امر روشن است. برای لوسیانو و آریوستو سفر به ماه نماد یا انگاره‌ای از ناممکن‌هاست، همان طور که برای داستان

لاتین این سفر (داستان کپلر) قوی پرسیاه نماد این ناممکن‌هاست. برای کپلر این سفر اما انگار در سرزمین ممکن‌هاست، همان طور که برای ما هست. مگر جان ویلکینز- مخترع زبان جهانی- در آن سال‌ها «کشف دنیایی در ماه: یا بحثی در اثبات این که شاید دنیای دارای سکنه دیگری هم در آن جا موجود باشد» را همراه با ضمیمه‌ای با عنوان «امکان سفر بدان‌جا» منتشر نکرده بود؟

در کتاب «شب‌های آتنی» اثر آتولو گلیو می‌خوانیم که آرکیتاس فیثاغورثی کبوتری چوبی می‌سازد که در هوا به پرواز درمی‌آید؛ ویلکینز پیش‌بینی می‌کند که یک نوع مکانیزم ساده و آنالوگ ما را روزی به ماه خواهد برد.

با در نظر گرفتن باهیت پیش‌بینی آینده‌ای ممکن و یا محتمل سومنیوم آسترونومیکوم در گونه ادبی جدیدی که اهالی آمریکای شمالی آن را «داستان علمی- تخیلی» برچسب زده‌اند و حکایت‌های مریخی یک نمونه تحسین‌برانگیز از آن است، پیشنهاد شده است.

تم اصلی تمامی داستان‌های پیش‌گفته فتح و استعمار این سیاره نگون‌بخت است. این اقدام مخاطره‌آمیز آیندگان انگار از پیش تعیین شده است، اما ری بردبری ترجیح داده است (اطلاع دقیقی ندارم، شاید با الهام ناخودآگاه برآمده از نبوغش) تا این ماجرا را مرثیه‌وار روایت کند. مریخی‌ها که در ابتدای کتاب وحشتناک هستند، وقتی نابودی رختش را بر ایشان پهن می‌کند، انگار مستحق هم‌دردی او می‌شوند. انسان‌ها غالب می‌شوند و اما نویسنده به این پیروزی نمی‌بالد. با غم و افسوس و ناامیدی تمام پیشرفت و گسترش نوع بشر در آینده بر روی این سیاره سرخ‌رنگ را اعلام می‌کند، سیاره‌ای که در این پیش‌گویی آن را صحرایی با شن‌های روان و شهرهای ویران شده شطرنجی و غروب‌های زردرنگ و کشتی‌های باستانی سرگردان توصیف می‌کند. وقتی کتاب پیش روی شما را بستم از خودم پرسیدم این مرد اهل الینوی با این تکه داستان‌هایی که شرح فتح این سیاره هستند چه کرده است که این طور وجودم سرشار از ترس و تنهایی شده است؟

چه طور رؤیاهای او لسم کرده‌اند، آن هم این قدر شدید و قوی؟ خیلی کم

امکان دارد که نویسنده‌ای بتواند تجربه‌هایی تا این حد بنیادی و اساسی را در قالب رؤیا و یا واقعیت بریزد و به خواننده منتقل کند. در قالب مکبث یا راسکولنیکف یا داستان فتح بلژیک در آگوست ۱۹۱۴ یا مثلاً فتح مریخ. رمان یا داستان بودن داستان‌های علمی-تخیلی برای چه کسی اهمیت دارد؟ در این کتاب بردبری حس یک‌شنبه‌های طولانی و خالی‌اش، ملال آمریکایی و تنهایی‌اش را دمیده است، درست مثل کاری که سینکлер لوئیس در مین استریت کرده است.

شاید «هیئت اعزامی سوم» هشداردهنده‌ترین داستان این مجموعه باشد. وحشت موجود در آن گمان ماورایی است. بلا تکلیفی همراهان کاپیتان بلک این دل‌شوره را القا می‌کند که اصلاً انکار خودمان را هم نمی‌شناسیم یا اصلاً در برابر خدا چه طور به نظر می‌رسیم. همین طور مایلم از داستان «مریخی» این مجموعه هم ذکر می‌کنم به میان بیاورم. داستانی که روایتی سوزناک از افسانه پرومته است. این اثر را با غمی سرشار در غروب خانه‌ای که دیگر وجود ندارد خواندم. در آخرین روزهای پائیز ۱۹۵۴ باید به وحشت دل‌پذیر حاصل از این حکایت‌ها اعتراف کنم.

خورخه لوئیس بورخس

مقدمه مترجم

پایان ترجمه این کتاب مصادف شد با درگذشت نویسنده آن، ری بردبری. بنابراین بد نیست نگاهی نوبه او و آثارش و به‌ویژه فارنهایت ۴۵۱ ببندازیم:

ری داگلاس بردبری نویسنده، مقاله‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس و شاعر بزرگ آمریکایی متولد واکینگ ایالت الینوی آمریکا و استاد مسلم سبک‌های ادبی فانتزی، وحشت و علمی-تخیلی بود. وی در ۲۲ اوت ۱۹۲۰ از مادری سوئدی‌تبار و پدری آمریکایی به دنیا آمد. در سال ۱۹۲۴ به همراه خانواده‌اش به لس‌آنجلس نقل مکان و در سال ۱۹۳۸ دبیرستان را تمام کرد. اما تصمیم گرفت به دانشگاه نرود و در کتابخانه محلی به یادگیری هنر و ادبیات و سرکشیدن شیریه کتاب‌ها بدون تحمیل انتخاب هیچ معلم و آموزگاری بپردازد. او برای گذران زندگی در آن دوران روزنامه می‌فروخت. اولین اثر او به سال ۱۹۴۱ و اولین کتاب مستقلش «دریاچه» در سال ۱۹۴۲ به چاپ رسیدند. در سال ۱۹۴۵، داستان کوتاه «باری بزرگ سیاه و سفید» او برنده جایزه بهترین داستان کوتاه آمریکا شد. در سال ۱۹۴۷ با مارگریت مک‌کلر (۱۹۲۲-۲۰۰۳) ازدواج کرد و از او صاحب چهار فرزند دختر شد. بردبری هرگز گواهی‌نامه رانندگی نگرفت. او یکی از دوستان نزدیک «چارلز آدامز» بود. آدامز نخستین داستان‌های بردبری درباره خانواده الیوت که به خانواده آدامز شخصیت‌های تخیلی آفریده چارلز آدامز شبیه بودند را مصور کرد.

وی نویسنده‌ای پرکار بود که جا دادن آثارش در دسته خاصی دشوار می‌نماید. اگرچه بسیاری او را در مقام نویسنده گونه علمی-تخیلی می‌شناسند، اما خود وی می‌گوید:

«نخست این‌که من علمی-تخیلی‌نویس نیستم. تنها کتاب علمی-تخیلی من

فارنهایت ۴۵۱ است. علمی- تخیلی توصیف واقعیت است و خیال‌پردازی شرحی خیال‌پردازانه.»

بردبری علاوه بر کتاب‌هایی که نوشته است، مجموعه مقالاتی هم در باب مسایل جدی چون هنر و فرهنگ دارد.

او در کودکی قوه تخیلی قوی داشت و به فانتزی‌های ترسناک و داستان‌های وحشت‌انگیز علاقه‌مند بود. خیلی از این داستان‌ها بعدها منبع الهام وی در بهترین آثارش شدند. هواداری وی از داستان‌های تکان‌دهنده و علمی- تخیلی، بعدها در مجلاتی هم چون «داستان‌های شگفت‌انگیز» و «قصه‌های خارق‌العاده» نمایان شد. او به «دگار آلن پو»، پدر سبک وحشت، ارادتی خاص نشان می‌داد.

بردبری از هنگامی که دوازده ساله بود به طور مرتب می‌نوشت. اولین اثرش در یک مجله کوچک کم نام و نشان به چاپ رسید که داستان کسی بود که خودش را معرفی می‌کند. وی در سال ۱۹۳۱ دبیرستان را تمام کرد، اما تصمیم گرفت به دانشگاه نرود و در کتابخانه محلی به آموزش خود بپردازد. او برای گذران زندگی در آن دوران روزنامه می‌فروخت.

وی در آغاز دوران نویسندگی به شدت تحت تأثیری برکت و شوهرش ادموند همیلتون بود. برکت در مورد نوشتن او را راهنمایی می‌کرد و همیلتون امکان اولین چاپ آثارش را برای وی فراهم آورد.

آثار بردبری عموماً آمیزه‌ای از درون‌مایه‌ای علمی- تخیلی با کنوئشی از استفاده مخرب بشر از فن‌آوری هستند. بردبری نویسنده‌ای پرکار بود که بیش از ۶۰ داستان کوتاه و چندین رمان، شعر، کتاب کودک، فیلم‌نامه و کارهای دیگری در طول فعالیت‌های درازمدتش در کارنامه داشت.

با بررسی آثار بردبری درمی‌یابیم که همگی آنها یک ویژگی بارز مشترک دارند که ناشی از دید خاص خود اوست. این ویژگی، سیاه دیدن آینده بشر به‌ویژه نوع غربی و آمریکایی آن است. بردبری با وجود آن‌که فانتزی می‌نوشت و علاقه به اکتشافات و ابداعات نو علمی داشت، اما تا حد زیادی معتقد به لزوم حفظ سنت‌ها و

ارزش‌های سنتی و فرهنگی و البته اعتقادی بود. او البته این سنت‌ها را در تضاد با پیشرفت نمی‌بیند، بلکه با تخریب و یا فراموشی آنها به بهانه پیشرفت و تغییر مخالف است. با این حال گویی سرنوشت محتوم این سنت‌ها را مرگی در آینده‌ای نه چندان دور می‌بیند.

اما حکایت‌های مریخی:

بهتر است با جمله‌ای از خود او درباره این کتابش شروع کنیم:

«حکایت‌های مریخی علمی - تخیلی نیست، خیال‌پردازی است. معلوم است که ممکن نیست چنان اتفاقاتی روی دهد. به همین دلیل است که اثری ماندگار خواهد بود، چون همانند اساطیر یونان است و اسطوره‌ها مانا هستند.»

این اثر در واقع اولین کتابی از بردبری بود که با اقبال عمومی و منتقدان روبه‌رو شد و برای او نامی دست و پا کرد. حکایت‌های مریخی داستان نخستین کوشش انسان‌ها برای تسخیر و استعمار (آبادانی) و اسکان در مریخ است. زمانی که آنان در این کار موفق می‌شوند خبر از وقوع جنگ هسته‌ای در زمین و نابودی زمین می‌آید. این رمان به خوبی بیانگر نگرانی عام جامعه آمریکا در آغاز عصر اتمی دهه ۱۹۵۰ است و همین طور هم ترس از جنگ اتمی و آرزوی زندگی آسوده‌تر و واکنش بر ضد نژادپرستی و سانسور و اختناق و ترس از نیروهای سیاسی بیگانه.

حکایت‌های مریخی در واقع یک رمان نیست، بلکه مجموعه‌ای از چندین داستان است که بردبری با هنرمندی تمام به نحوی به هم مرتبط‌شان کرده است. صحنه اکثر این داستان‌ها که برخی‌شان یکی دو صفحه بیشتر نیستند در مریخ می‌گذرد و اما برخی از آنها در زمین رخ می‌دهد. این کتاب در واقع مقدمه‌ای بر رمان مشهور بردبری فارنهایت ۴۵۱ است. جالب است که او اولین بار ایده سوزاندن کتاب‌ها در آینده را در همین کتاب مطرح می‌کند. منتها در این‌جا سخن از سوزاندن کتاب‌های گونه ادبی وحشت و فانتزی است، چون مردم باید فقط کتاب واقع‌گرایانه بخوانند و اصلاً انگار در کشور زوال‌یافته آمریکا در آینده‌ای نه چندان دور رؤیای پردازی ممنوع است. فقط باید با واقعیت کنار بیایی، هر قدر هم که نفرت‌انگیز باشد باید با آن کنار

بیایی. جنگی اتمی که همه صدای پایش را می‌شنوند و انگار تنها دولتمردان آمریکایی نمی‌شنوند.

بردبری آدم خوش‌بختی است، شاید از خوش‌بخت‌ترین‌ها. او رؤیا می‌سازد و بعد رؤیاهایش را عینیت می‌بخشد و در قالب کلمات می‌ریزد و بقیه آدم‌ها را هم از آنها سیراب می‌کند. این کار را در حکایت‌های مریخی به بهترین شیوه ممکن انجام داده است. مجموعه‌ای از رؤیاهایش را به هم متصل کرده و کتابی ساخته است که شاید تا آخرین لحظات زندگی در خاطر خواننده‌اش می‌ماند.

علی شیعہ علی

www.ketabonline.ir